

## گزارش مدرک یابی کتاب های کتابخانه دبستان فضیلت

قاسم بن حبيب

کوچه به کوچه

اعتبار سند: اولویت ۱

تطبیق محتوا با سند: اولویت ۲

منتهی الآمال، شیخ عباس قمی، ج ۲، ص: ۸۴۰

تذکره ابو ثمامه نماز را در خدمت امام حسین علیه السلام و شهادت حبيب بن مظاهر:

ابو ثمامه صیداوی که نام شریفش عمرو بن عبد الله است، چون دید وقت زوال است، به خدمت امام علیه السلام شتافت و عرض کرد: یا ابا عبد الله! جان من فدای تو باد، همانا می بینم که این لشکر به مقاتلت تو نزدیک گشته اند، و لکن سوگند با خدای که تو کشته نشوی تا من در خدمت تو کشته شوم و به خون خویش غلطان باشم و دوست دارم که این نماز ظهر را با تو بگذارم، آن گاه خدای خویش را ملاقات کنم.

حضرت سر به سوی آسمان برداشت پس فرمود: یاد کردی نماز را، خدا تو را از نماز گزاران و ذاکرین قرار دهد، بلی اینک اول وقت آن است، پس فرمود از این قوم بخواهید تا دست از جنگ بردارند تا ما نماز گزاریم.

حصین بن تمیم چون این بشنید فریاد برداشت که نماز شما مقبول درگاه اله نیست.

حبيب بن مظاهر فرمود: ای حمار غدار! نماز پسر رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم قبول نمی شود و از تو قبول خواهد شد؟!!!

حصین بر حبيب حمله کرد، حبيب نیز مانند شیر بر او تاخت و شمشیر بر او فرود آورد و بر صورت اسب او واقع شد، حصین از روی اسب بر زمین افتاد، پس اصحاب آن ملعون جلدی کردند و او را از چنگ حبيب ربودند، پس حبيب رجز خواند و... بالجملة، قتال سختی نمود تا آن که به روایتی شصت و دو تن را به خاک هلاک انداخت، پس مردی از بنی تمیم که او را بدیل بن صریم می گفتند بر آن جناب حمله کرد و شمشیر بر سر مبارکش زد، «۵» و شخصی دیگر از بنی تمیم نیزه بر آن بزرگوار زد که او را بر زمین افکند، حبيب خواست تا برخیزد که حصین بن تمیم شمشیر بر سر او زد که او را از کار انداخت، پس آن مرد تمیمی فرود آمد و سر مبارکش را از تن جدا کرد، حصین گفت که: من شریک توأم در قتل او، سر را به من بده تا به گردن اسب خود آویزم و جولان دهم تا مردم بدانند که من در قتل او شرکت کرده ام آن گاه بگیر آن را و ببر به نزد عبید الله بن زیاد برای اخذ جایزه، پس سر حبيب را گرفت و به گردن اسب خویش آویخت و در لشکر جولانی داد و به او رد کرد.

## گزارش مدرک یابی کتاب های کتابخانه دبستان فضیلت

چون لشکر به کوفه برگشتند، آن شخص تمیمی سر حبیب را به گردن اسب خویش آویخته رو به قصر الأماره ابن زیاد نهاده بود، قاسم پسر حبیب که در آن روز غلامی همراه بود سر پدر را دیدار کرد، دنبال آن سوار را گرفت و از او مفارقت نمی نمود، هرگاه آن مرد داخل قصر الأماره می شد او نیز داخل می گشت، و هرگاه بیرون می آمد، او نیز بیرون می آمد. آن مرد سوار از این کار به شک افتاده گفت: چه شده تو را ای پسر که عقب مرا گرفته و از من جدا نمی شوی؟ گفت: چیزی نیست.

گفت: بی جهت نیست مرا خبر بده.

گفت: این سری که با تو است سر پدر من است، آیا به من می دهی تا او را دفن نمایم؟ گفت: ای پسر! امیر راضی نمی شود که او دفن شود و من هم می خواهم جایزه نیکی به جهت قتل او از امیر بگیرم. گفت: لکن خداوند به تو جزا نخواهد داد مگر بدترین جزاها، به خدا سوگند کشتی او را در حالی که او بهتر از تو بود، این بگفت و بگریست، و پیوسته در صدد انتقام بود تا زمان مصعب بن زبیر «۱» که قاتل پدر خود را بکشت. ابو مخنف از محمد بن قیس روایت کرده که: چون حبیب شهید گردید، درهم شکست قتل او حسین علیه السلام را، و در این حال فرمود: احتسب نفسی و حماة اصحابی.

و در بعضی مقاتل است که فرمود: لله درک یا حبیب، همانا تو مردی صاحب فضل بودی، ختم قرآن در یک شب می نمودی. و مخفی نماند که حبیب از حمله علوم اهل بیت و از خواص اصحاب امیر المؤمنین علیه السلام به شما رفته. و روایت شده که: وقتی میثم تمّار را ملاقات کرد و با یکدیگر سخنان بسیار گفتند، پس حبیب گفت که: گویا می بینم شیخی را که اصلح است (یعنی پیش سر او مو ندارد) و شکم او فربهی دارد و خربزه می فروشد، در نزد دار الزرق او را بگیرند و برای محبت داشتن او به اهل بیت رسالت او را به دار کشند، و بردار شکمش را بدرند. و غرضش میثم بود و چنان شد که حبیب خبر داد.

و در آخر روایت است که حبیب از جمله آن هفتاد نفر بود که یاری آن امام مظلوم کردند و در برابر کوههای آهن رفتند و سینه خود را در برابر چندین هزار شمشیر و تیر سپر کردند، و آن کافران ایشان را امان می دادند و وعده مالهای بسیار می کردند، و ایشان ابا می نمودند و می گفتند که: دیده ما حرکت کند و آن امام مظلوم شهید شود؟ ما را نزد خدا عذری نخواهد بود، تا آن که همه جانهای خود را فدای آن حضرت - علیه الصلوة و السلام - کردند و همه بر دور آن حضرت کشته افتادند، رحمه الله و برکاته علیهم اجمعین.

## گزارش مدرک یابی کتاب های کتابخانه دبستان فضیلت

مقتل ابی مخنف، ص ۱۴۷.

اختیار معرفة الرجال، ج ۱، ص ۲۹۲.